

تضاد عقاید حنفیت با وهابیت 2 زندگی
حقیقی همراه با عمل برای انبیا و
اولیا در قبر

تضاد عقاید حنفیت با وهابیت 2 زندگی حقیقی همراه با عمل برای انبیا و اولیا در قبر

مذاهب اهل سنت از جمله حنفی‌ها بر طبق آیات قرآن مانند آیه حیات شهدا، و بر طبق روایات نبوی که در منابع روایی آمده است معتقد هستند روح بعد از خارج شدن از بدن از بین نمی‌رود بلکه شخص در عالم برزخ و در قبر خود زنده است. اولیای الهی، انبیاء و شهدا در قبور خود زنده‌اند و مشغول عبادت می‌باشند. از این منظر است که زن پیامبر(ص) بعد از مرگ ایشان نیز زن ایشان است و نمی‌تواند با دیگران ازدواج کند. طبق نظر حنفی‌ها سماع موتی که در برخی از آیات نفی شده، منظور عدم قبول حق از طرف کفار می‌باشد. این اعتقادات بر خلاف عقائد وهابیت می‌باشد

مقدمه

ستایش خداوند بزرگ را و درود و سلام بر رسول خدا و آل، اصحاب و دوستان او.
و اما بعد؛

ما معتقدیم که انبیا، اولیا، شهدا و نیکان در قبرهای خود زنده‌اند و مانند زندگان در قبرشان به انجام کارهایی مشغول‌اند [1] و بلکه علی‌رغم رأی محمد بن عبدالوهاب و پیروانش، در این‌گونه تصرفات از کسانی که در حیات مادی به سر می‌برند تواناترند. عقیده فاسد آنها این است که وقتی انسان می‌میرد عبادات و کارهای نیک و صالح آنان نیز تعطیل می‌گردد، در حالی که اهل سنت چنین اعتقادی ندارند. علامه محمد انور کشمیری می‌نویسد: «از مالک نقل شده که احترام حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از وفات او، مانند حیاتش است» [2]. بی‌هقی در روایتی از انس که حکم به صحت آن کرده - در این روایت حافظ نیز با او موافق است - می‌گوید: «پیامبران علیه السلام در قبور خود نماز می‌گذارند» [3]. درک این مطلب بر آنان دشوار است که با این‌که روح، عین حیات است و فنا ندارند و این خصوصیت در مورد مؤمن و کافر یکسان است؛ و لذا تمامی روحها زنده‌اند. بنابراین چگونه می‌توان گفت که تنها انبیا از حیات پس از مرگ برخوردارند؟ در بیان حل این اشکال می‌توان گفت که احادیث مذکور تنها در مقام بیان اصل وجود حیات برای روح و مدت آن بیان نشده زیرا این موضوع امری مسلم است، بلکه برای بیان تعطیل روح از عمل و عدم آن عنوان گردیده است. در این صورت معنای این کلام این است که روحهای انبیا از عبادات و کارهای صالح و پسندیده برکنار نبوده و همچنان که در زندگی به نماز، حج و غیر آن اشتغال داشته‌اند در قبرهایشان نیز بدان مشغول‌اند و همین‌طور پیروان آنان بر طبق مراتبی که دارند این‌گونه‌اند ولی آنان که در طول حیات خود دست به این نوع اعمال نمی‌زدند، در قبر نیز از انجام این کارها محروم‌اند و به فرموده قرآن کریم «هرکس در این دنیا کور است در آخرت نیز کور خواهد بود» [4].

و در حدیث یاد شده «نماز می‌گذارند» به این نکته اشاره دارد و عبادتی مورد تأکید و یادآوری قرار گرفته تا معنای حیات فهمانده شود. بنابراین می‌توان گفت آنها در قبرهای خود نماز

می‌خوانند، حج می‌گذارند و کارهای زندگان را انجام می‌دهند و بدین معنا زنده‌اند. این مطلب بر عرف عام مطابقت دارد زیرا آنان به کسی که کاری از او بر نمی‌آید میت می‌گویند؛ اگر چه در بین زندگان باشد.

پس معلوم شد که اصل عبادت از اعمال حیاتی است و حقیقت مرگ از آن برکنار است و این درست مثل این است که می‌گویند: «علم حیات و جهل مرگ است» و با این نکته مقصود حدیث دیگری که ابوداؤد درباره رد روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی به او سلام می‌شود نقل کرده است، روشن می‌شود و بر این اساس معنای این حدیث این نیست که روح، در قبر به آن حضرت بر می‌گردد و زنده می‌شود بلکه معنای آن این است که آن حضرت در این هنگام از آن جانب به این سو متوجه می‌گردد.

آن حضرت در هر دو حالت زنده است و تعطیلی بر روح مقدس او عارض نمی‌گردد، ولی از این جهت که او غرق در توجه و مشاهده حضرت ربوبی است و بدین سو توجهی ندارد وقتی بدو سلام می‌شود روحش به او بر می‌گردد یعنی به جانبی که پیش از آن بدان توجهی نداشت رو می‌کند.

پس حیات، حقیقتی است دارای مراتب، که کسی را توان شماره کردن آن نیست. حیات پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم عالی‌تر و کامل‌تر از حیات صحابه است و بر همین منوال؛ ولی کافر در قبر خود مرده است و از جمیع اعمال صالح برکنار است و جز عذاب و هلاکت برای او چیز دیگری نیست البته بی‌آن که روحش فانی و نابود شود. و لذا خدای متعال می‌فرماید: «او در جهنم نه می‌میرد و نه زنده است». جهنمیان نمی‌میرند زیرا روحها فنا و مرگ ندارند و زنده نیستند زیرا اعمال حیاتی ندارند. افعال حیاتی کارهای نیک است نه فسق و فجور همچنان که در حدیث آمده است: «ان الذکر حیاة والذاکر حی و الغافل عنه میت» ذکر حیات است و گوینده آن زنده، و غافل از آن مرده است». [5]

دیلمی روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم يك بار این شعر شاعر را بازگو کرد:

وَلَيْسَ مَن مَاتَ فَاسْتَرَّاحَ يَمِيتٍ
وَ إِنَّمَا الْمَيِّتُ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ

آن کس که از دنیا رفته و راحت شده است میت نیست بلکه میت حقیقی، مرده‌ای است که بین زندگان است. [6]

نتیجه کلام این که مقصود از حیات در حدیث بیهقی به اعتبار افعال و اعمال است و لذا در هر حدیثی که از حیات کسی سخن به میان می‌آید برخی از کارها نیز با آن ذکر می‌شود تا نشانه‌ای باشد بر چگونگی حیات؛ ولی حیات خود نفس، مورد نظر نیست.

علامه کشمیری می‌گوید: «آن چه با تحقیق بر من ثابت شده این است که تعطیل در قبر نیست بلکه در آن نماز، اذان، قرائت قرآن و سایر عبادات وجود دارد و سایر افعال نیز پیش اهل کشف ثابت است و ما آن را تا زمانی که از ناحیه شارع دلیل صریحی بر انکار آن نباشد منکر نمی‌شویم و این بدان خاطر است که حالها همچنان که در دنیا با یکدیگر مختلف بوده‌اند در قبرها نیز مختلف‌اند و همان‌طور که عمل يك فرد با دیگری در دوران زندگی برابر نیست بعد از وفات نیز این نابرابری موجود است». [7]

بلی کسی که اعمال نیک را در دنیا ترك کرده‌است، در قبر نیز ترك خواهد کرد زیرا وقتی او برای عمل سزاوارتر بود از انجام آن سر باز زد و اینک که به مردگان پیوسته و تبدیل به خاک شده است حقی برای عمل ندارد، ولی کسی که عبادت و شب زنده‌داری کرده و روز خود را با روزه

به سر برده است این امکان برای او فراهم است تا دیده خویش را با عبادت پروردگار خود، در قبر نیز روشن سازد. و «این فضل الهی است که به هر کس بخواهد عطا می‌کند».[8]

پس یکی همچون خواب عروس تا نفخ صور خواهد آرمد و آن گاه که برخیزد خواهد گفت چه کسی ما را از این خواب خوش برانگیخت و دیگری صبح و شام آتش عذاب خداوند را خواهد چشید - که از آن به خداوند پناه می‌بریم - .

با این بیان، تعارض ظاهری بین مفاد این دو آیه برطرف می‌گردد. پس از آن چه گفته شد، بدان که در عالم وجود دو جهان است؛ نخست همان چیزی است که در منظر و دیدگاه ما و محسوس ماست و به عالم شهادت موسوم است و دوم جهانی است که از حواس ما غایب است و ما به واسطه اخباری که از ناحیه شارع رسیده بدان واقفیم و از آن به عالم غیب تعبیر شده است و گاهی همین عالم حس نیز به نوعی به واقع و نفس‌الامر اعتبار می‌شود. پس آن چه محسوس و مورد مشاهده ماست صورتی را از واقع و نفس‌الامر دارد.

بنابراین ممکن است شارع در عالم حس احکامی را اعتبار کند که گویا مطابق با واقع است گرچه در عالم غیب به خلاف آن باشد و اشکالی در آن نیست زیرا بناگذاری احکامی بر حس به اعتبار خود آن صحیح است همچنان که بنا گذاشتن احکامی بر عالم غیب به اعتبار آن نیز صحت دارد؛ گرچه اجرای احکام غیب بر حس و بر عکس محل اشکال و تردید است.

وقتی این نکته روشن شد باید دانست که قبرها در عالم حس قطعاً تعطیل و از کار بر کنارند ولذا جریان احکامی بر آن بر همین اساس، برطبق واقع و نفس‌الامر است گرچه در نظرگاه عالم غیب این قبور تعطیل نبوده و صاحبان آن بدان چه خداوندشان به آنها واگذار کرده مشغول‌اند. و این مانند عذاب قبر است که در عالم حس مشهود و مسموع نیست و قبر، نسبت به این جهان از آن تعطیل است؛ لکن جهان غیب پر از عذابهای دردناک است. بنابراین تعطیل قبور در عالم حس، منافاتی با عدم آن در عالم غیب ندارد.

همان‌گونه که در حدیث آمده است خواب برادر مرگ است و روشن است که شخصی که به خواب فرورفته است اموری را مشاهده می‌کند و حالاتی بر او جریان می‌یابد که به اعتبار عالم ظاهر از او نفی می‌شود گرچه نسبت به برخی عوالم دیگر این امور بر او ثابت است. و این مورد نیز به همین‌گونه است.

به بیان دیگر خدای متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى»؛ [9] تو نمی‌توانی مردگان را به شنیدن وادار کنی. آن چه در آیه شریفه نفی شده است، اسماع و شنواندن است نه سماع و شنیدن و به عبارت واضح‌تر آیه کریمه شنیدن را که مترتب بر اسباب و ابزار مادی و دنیوی آن است - که هرگاه فراهم شود شنیدن صورت می‌پذیرد - نفی می‌کند در حالی که در عالم برزخ این‌گونه نیست و آن عالم دیگری است که این اسباب در آن جا دخالتی در کار شنوایی ندارند، بلکه تحقق این امر به اراده الهی، و توانایی آن برای هر کس که او بخواهد ممکن است و ابزار مادی برای آن کافی نیست. بنابراین آیه مورد اشاره بر نفی مطلق شنیدن دلالت ندارد.

خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ»؛ [10] خداوند هر کس را بخواهد شنوا می‌کند و تو نمی‌توانی کسانی را که در قبرها جای دارند به شنیدن وادار کنی.

علامه محمد انور کشمیری در تفسیر این آیه شریفه: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ گمان مبرید کسانی که در راه خدا به قتل رسیده‌اند مردگان‌اند بلکه زنده‌اند و در پیشگاه پروردگار خویش روزی می‌خورند؛ می‌گوید: «مقصود از

حیات، اعمال حیاتی است و گرنه ارواح حتی روحهای کافران همگی زنده‌اند ولی فاقد کارهای زندگان‌اند».[11]

لذا ملاحظه می‌کنید که در قرآن و حدیث نامی از آن به میان نمی‌آید مگر این که کاری از کارهای حیاتی با آن ذکر می‌شود؛ برای نمونه در همین آیه کریمه، همراه با آن «روزی خوردن» بیان شده است و خدای متعال فرموده است که آنها روزی می‌خورند و این عمل از اعمال زندگان است و معنای آیه این است که دیگران هم گرچه زنده‌اند ولی روزی خوردن از نزد پروردگار ویژه شهیدان است و اگر چه آنها با روزی خوردن کاری از کارهای زندگان را انجام می‌دهند ولی به زنده بودن سزاوارتراند؛ در حالی که دیگران این‌گونه نیستند.

در حدیث آمده است که شهدا در جوف پرندگان سبزی به داخل بهشت وارد می‌شوند و از کتاب موطا استفاده می‌شود که آنان شبیه به پرندگانی سبزانند نه این که مرغانی سبزرنگ ظرف حامل آنان باشد. روایتی که مالك نقل کرده به این صورت است: «إِنَّمَا نَسِيمَةُ الْمُؤْمِنِ مِنْ طَيْرٍ يُعَلَّقُ فِي الْجَنَّةِ»؛ [12] بدن مؤمن به صورت پرنده در بهشت گردش می‌کند. این حدیث دلالت دارد که این صفت خاص تمامی مؤمنان است و اختصاص به شهیدان ندارد، ولی ذکر این صفت برای شهیدان به خاطر کاری است که انجام داده‌اند اگر چه ممکن است برخی دیگر از آن برخوردار باشند. مقصود از نسمة، بدنهای مثالی است، نه روحهای مجرد و شاید خداوند نعمتهای خود را پیش از روز حشر در اختیار آنان قرار داده است ولی نسبت به سایر مردم این کار را تا روز قیامت به تأخیر انداخته است.

این حدیث شریف، خوردن و آشامیدن را به نسمة، که همان بدن مثالی است نسبت داده نه به جسم، زیرا بدن مادی در خاک مدفون است و از این روشن می‌شود که نسمة غیر از جسد و همچنین چیزی غیر از روح است زیرا روح تا وقتی به بدن مادی یا مثالی ملحق نشود خوردن و آشامیدن به آن نسبت داده نمی‌شود و لذا گفته نشده روحهای مؤمنان پرنده است - تا آخر - ؛ و بلکه از آن به نسمة تعبیر شده است. حاصل کلام این که مقصود اصلی آیه، نه تنها بیان زنده بودن آنها بلکه اثبات آن همراه با روزی خوردن آنهاست؛ زیرا حیات ارواح امری واضح است و لذا در ادامه حدیث، عبارت «یُعَلَّقُ فِي الْجَنَّةِ» که متضمن انجام کاری حیاتی است ذکر شده است. و این چنین است که پیامبران علیه السلام در قبرهای خود نماز می‌گذارند و ما آثار حیات آنان را اعم از نماز و غیر آن یادآور شدیم.

در این رابطه به کتاب شرح الصدور لافعال الموتی و القبور مراجعه کنید. در این کتاب اعمالی چون حج، نماز، تلاوت قرآن و غیر آن برای آنها ذکر شده است و گرچه حج و نماز تنها در مورد انبیا بیان شده ولی تلاوت قرآن درباره غیر آنها نیز ذکر شده است و در تمامی این موارد اساس سخن، تنها یادآوری اصل حیات نبوده، بلکه بیان این‌گونه کارهاست.

قرآن کریم نیز با جمله «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» و حدیث با بیان «یصلون» حیات پس از مرگ و فرق آن را با حیات سایر مردم بازگو می‌کند.

درباره زندگی شهیدان روایات مختلفی وارد شده؛ از جمله:

1- ابن عباس - رض - از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که آن حضرت در وصف آنان فرموده است: «روحهای شهیدان در جوف مرغهای سبز رنگ قرار می‌گیرد و بر نهرهای بهشتی وارد می‌شوند و از میوه‌های آن می‌خورند و هر کجا بخواهند پرواز می‌کنند و به قندیلهایی از طلا که زیر عرش واقع‌اند مأوی می‌گزینند. و همین که آن مسکنهای با صفا و غذاها و نوشیدنیهای گوارا را مشاهده کنند، می‌گویند: ای کاش خویشان و قوم ما می‌دانستند که ما در چه نعمتی به سر می‌بریم و از آنچه خدا به ما داده آگاه می‌شدند تا به جهاد در راه او

رغبت می‌کردند. پس خداوند متعال فرمود: من از ناحیه شما این خبر را به آنها می‌رسانم و برادرانتان را نسبت بدان آگاه می‌سازم. سپس آنان از این امر خشنود شده و بدان بشارت دادند. آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل کرد: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ...» [13]

2 - از ابن مسعود (رض) درباره این آیه سؤال شد، او گفت: «ما از این آیه پرسیدیم، به ما گفته شد: شهیدان در گنبدی سبزرنگ بر کنار نهری بر درب بهشت قرار گرفته‌اند». [14] و در روایت دیگری: «در باغی سبز» وارد شده است.

3 - از جابر بن عبدالله (رض) روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا مزدهات دهم که وقتی پدرت در احد به شهادت رسید، خداوند او را زنده کرد؟ سپس بدو فرمود: چه می‌خواهی تا برایت عملی کنم؟ گفت: پروردگارا! دوست دارم مرا به دنیا بازگردانی تا بار دیگر در راه تو به قتل برسم». [15]

اخبار و روایت وارده در این باره بسیار است و تا سر حد تواتر می‌رسد، و به هیچ وجه نمی‌توان منکر آن شد.

4 - در روایت دیگری امام احمد بن حنبل می‌گوید: یعقوب از پدرش و او از ابن اسحاق و او از حارث بن فضیل انصاری و او از محمود بن لبید از ابن عباس (رض) روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شهیدان بر نهری درخشان واقع بر در بهشتند که در آن گنبدی سبز رنگ است که صبح و شام روزی آنها از بهشت به آنجا می‌رسد». [16]

این روایت را گرچه تنها احمد نقل کرده ولی سند او تمام است. شهیدان دارای مراتبی هستند؛ برخی آنان در بهشت به سیر و سیاحت مشغول‌اند و برخی بر کنار این نهر بر در بهشت قرار گرفته‌اند و احتمال می‌رود که انتهای سیر آنان این نهر باشد که بر کنار آن اجتماع می‌کنند و صبح و شام غذا و روزی آنان در این مکان بدانان عطا می‌شود و خداوند داناتر است.

5 - روایتی در مسند امام احمد به ما رسیده است و در آن به هر مؤمنی بشارت داده شده که روح او نیز در بهشت سیاحت می‌کند و از میوه‌های آن می‌خورد و خرمی آن جا را دیده و آن چه خدا برای او از کرامت‌های خود مهیا کرده مشاهده می‌کند. این روایت با سند صحیح و عظیمی آمده است و سه نفر از امامان مذاهب چهارگانه در آن جمع‌اند.

6 - امام احمد بن ادریس شافعی از مالک بن انس اصبحی و او از زهری و او نیز از ابن الرحمان بن کعب بن مالک و او از پدرش روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «نَسِمَةُ الْمُؤْمِنِ طَائِرٌ يُعَلَّقُ فِي شَجَرَةِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَرْجِعَهُ اللَّهُ إِلَى جَسَدِهِ يَوْمَ يَبْعَثُهُ»؛ شخص مؤمن پرنده‌ای است که بر درخت بهشت در سیاحت است تا وقتی خدا او را در قیامت به جسدش باز گرداند. [17]

پس روح‌های شهیدان نسبت به ارواح عامه مؤمنان بسان ستارگان‌اند، و این در حالی است که و روح‌های مؤمنان، خود از توانایی پرواز برخوردارند. از خداوند متعال می‌خواهم منت گذاشته و ما را با ایمان بمیراند.

7 - در فیض الباری آمده است: «روح و نسمة و نفس و ذر هر کدام با دیگری مغایر است و از يك معنا حکایت نمی‌کنند و لذا حقیقت انسان با این بدنی که محل تحولات و تغییرات است فرق دارد و حقیقت انسان محل این دگرگونیها نیست».

8 - امام فخر رازی می‌گوید: «انسان ممکن است در حالی که بدنش مرده است از حیات

برخوردار باشد». بنابراین باید انسان چیزی غیر از این بدن خاکی باشد و دلیل بر صحت این گفتار فرموده خداوند است که: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» [18]

این کلام شریف تصریح دارد که آن کشتگان - کشتگان در راه خدا - زنده‌اند؛ در حالی که طبق مشاهدات عالم حس این اجساد مرده‌اند.

خداوند می‌فرماید: «آتش بر او صبح و شام عرضه می‌شود» [19] و می‌فرماید: «آنان در امواج آب غرق شده و در آتش وارد شدند» [20].

این کلام دلالت می‌کند که انسان پس از مرگ زنده است و فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلمکه: «پیامبران الهی نمی‌میرند بلکه از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر نقل مکان می‌کنند» [21] به همین معناست. و نیز این روایت که همان حضرت فرمود: «قبر باغی از باغهای بهشت و یا گودالی از گودالهای جهنم است» [22].

و همچنین فرمود: «هرکس بمیرد قیامتش بر پا شده است» [23] بر همین مقصود دلالت می‌کند.

تمامی این نصوص دلالت دارد که جسد انسان پس از مرگ باقی است و از نظر عقل و فطرت بدیهی است که این بدن مرده است و در غیر این صورت باید این سخن در تمامی جمادات جایز باشد و این عین سفسطه است. اما وقتی ثابت شد که انسان با وجود مرده بودن جسدش، هنوز چیزی دارای حیات است؛ لازمه‌اش این است که انسان دارای بعدی غیر از این بدن مادی باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در يك ضمن یکی از خطبه‌های طولانی خود فرمود: «تا این که میت بر روی تابوت حمل می‌شود آن‌گاه روحش بر روی آن بال می‌گسترده و می‌گوید ای اهل و فرزندان من! دنیا شما را به بازی نگیرد، همان گونه که با من بازی کرد. مال و ثروت را از حلال و غیر آن جمع کردم، اکنون از نتیجه آن دیگران بهره برده و بی‌نیاز شده‌اند و حسابرسی و وبال آن را من متحمل شده‌ام. پس از آن چه بر من وارد شده است بر حذر باشید» [24].

این حدیث نشان می‌دهد که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم تصریح فرموده که در همان حالی که جسد بر روی تابوت حمل می‌گردد، در آن جا چیزی باقی می‌ماند که فریاد می‌زند ای اهل و فرزندانم، من مال و ثروت را از راه حلال و حرام جمع کردم. روشن است آن کسی که اهل از اوست و جمع کننده ثروت از حلال و حرام است و وبال آن بر گردنش سنگینی می‌کند غیر از این انسان کسی دیگری نیست. پس این کلام تصریح به این است که در همان وقتی که جسد به صورت مرده حمل می‌شود انسان زنده، باقی و دارای فهم است و این با صراحت بر این دلالت دارد که انسان چیزی مغایر با این جسد و هیكل است. خداوند می‌فرماید: «ای جان مطمئن! به سوی پروردگارت، در حالی تو از او راضی و او از تو راضی است، باز گرد» [25].

خطاب: «ارْجِعِي» متوجه نفس در حال موت است و این دلالت می‌کند که آن چیزی که پس از مرگ به خداوند بازگشت می‌کند، زنده و راضی از خدا و مرضی الهی است و کسی که راضی است همین انسان است و به این دلیل است که می‌توان گفت انسان پس از مرگ جسد باقی و زنده است. و آن چه زنده است غیر از مرده است پس انسان، مغایر با این جسد خواهد بود. خدای تعالی می‌فرماید: «تا این که یکی از شما را مرگ فرا رسد فرستادگان ما او را بر می‌گیرند و کوتاهی نمی‌کنند سپس به سوی خدا که مولای آنان و حق است باز گردانده می‌شوند» [26].

مفاد آیه این است که آنان به سوی پروردگار برگردانده می‌شوند در حالی که جسد آنان مرده است. پس لازم است که آن چه مردود به سوی خداست غیر از این جسد باشد. ما مشاهده می‌کنیم که تمامی فرقه‌های دنیا از هند و روم و عرب و عجم و همه صاحبان ادیان و نحله‌های گوناگون از یهود و نصارا و مجوس و مسلمانان و سایر گروهها و طوایف، از طرف مردگان خود، صدقه می‌دهند و برای آنان طلب بخشش و خیر کرده و به زیارت قبور آنان می‌روند و اگر نبود که آنها پس از مرگ جسد، زنده باقی می‌مانند، این تصدق از سوی آنان و دعا برای آنها و رفتن به زیارتشان کاری بی‌هوده محسوب می‌شد؛ پس اتفاق بر این موضوع و همگانی بودن این صدقه، دعا و زیارت دلیل است که فطرت اصیل و سلیم بشر گواه بر این است که انسان چیزی غیر از این بدن بوده و این چیز نمی‌میرد بلکه این جسم است که مرگ بر آن عارض می‌گردد.

از آن چه گذشت ثابت شد که انسان امری محسوس نیست و حقیقت انسان چیزی مغایر با سطح و رنگ است و هرچه به چشم آید یا سطح و یا رنگ است. این دو مقدمه قطعی است و نتیجه این قیاس این است که حقیقت انسانی قابل رؤیت و محسوس نیست و این يك برهان یقینی است.

وقتی ثابت شد حقیقت انسان امری غیر از سطح و رنگ است و او قابل مرگ نیست ثابت می‌شود که انسان به اعتبار حقیقت خود از کارهای مربوط به زندگان بر کنار نیست. نماز می‌گذارد، حج به جا آورده و در امور دنیایی همچون زندگان با صورت مثالی تصرف می‌کند و در عین حال همچون تعلق شعاع خورشید به زمین با بدن خویش رابطه دارد و لذا نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «پیامبران در قبرهای خود نماز می‌گذارند».

این روایت را ابویعلی [27] و بیهقی [28] نقل کرده‌اند. در این حدیث حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حیات خود اکتفا نکرده بلکه برای سایر انبیا نیز چنین حیاتی را بیان فرموده و آنان را در قبرهایشان دارای زندگی و عملی همچون سایر افراد موجود در دار دنیا - که نماز دارای رکوع، سجود، قیام و قعود و ذکر الهی انجام می‌دهند - دانسته است.

این حقیقت در کلام دیگری از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز آمده است که فرمود: «شبی که مرا سیر دادند در محل تلی از ریگ سرخ، بر حضرت موسی علیه السلام عبور کردم، در حالی که او در قبر خود مشغول نماز بود». [29]

و هرگاه در زبان شرع، نماز به صورت مطلق ذکر شود جز این معنا مقصود نیست. و نیز همین مطلب در کلام دیگر آن حضرت اشاره شده است که فرمود: «قد رأیتنی فی جماعة من الانبیاء - الی ان قال فأممتهم و الامامة لا یکون الامع الاحیاء»؛ [30] خود را در بین جمعی از پیامبران دیدم... سپس در نماز بر آنان امامت کردم. و امامت جز با زندگان متصور نیست.

و همچنین فرمود: «من موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام و ابراهیم علیه السلام را دیدم. عیسی علیه السلام دارای رنگی سرخ و مویی درهم پیچیده بود و موسی علیه السلام بین سفیدی و سیاهی و تنومند بود و قدی نیکو داشت که گویا مردی از قبیله زط است. و برای شناخت قیافه ابراهیم علیه السلام نیز به صورت و اندام من بنگرید». [31]

در این کلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همان‌گونه که حضرت عیسی زنده را توصیف می‌فرماید؛ بدن موسی علیه السلام و ابراهیم علیه السلام را نیز که از دنیا رفته‌اند به وصف می‌نمایاند. آیا جسیم و نیکو قامت بودن، جز به کسی که با جسم حقیقی خویش که با آن خلقت یافته است به سر می‌برد گفته می‌شود؟

و نیز فرمود: «گویا موسی علیه السلام را در این وادی بین دو افتادگی با عبای سفید و کوتاه،

در حال احرام می‌نگرم». [32]

ابن ماجه، احمد و مسلم روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «گویا موسی علیه السلام را در حالی که از ثبیه - مکانی مرتفع - پایین می‌آید و صدای خود را به تلبیه بلند کرده است نظاره می‌کنم و همچنین یونس بن متی با مویی در هم پیچیده و با خلقتی جامع و نیکو در حالی که بر ناقه‌ای سرخ سوار است و جبه‌ای از پشم پوشیده و مهار شترش از لیف خرما بود و در حالی که تلبیه می‌گفت از این وادی عبور کرد». [33]

ما اگر در حیات انبیا و اولیاء تردید کنیم در برابر کلام حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلمبه مخالفت و تکذیب برخاسته‌ایم و این امری است که هیچ فرد دینداری در توان خود نمی‌یابد. به‌ویژه اگر به این گفته عالمان - که عدول از ظواهر نصوص دینی به مقاصدی که اهل باطن مدعی‌اند اگر بدون حجت قاطعی باشد کفر و الحاد است - عنایت و توجه داشته‌باشیم. این حدیث معراج است که مورد اتفاق همگان است و صراحت دارد که آن‌حضرت با هر يك از یوسف علیه السلام و موسی علیه السلام و هارون و یحیی و عیسی مکالمه کرده و سخن گفته است و آیا در این شکی هست که وقتی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید فلان و فلان را دیدم مقصودش حال بیداری است؟

در حقیقت مراد از این کلام این است که آن‌حضرت پیامبران بزرگی را که ذکر شد با شخص و روحشان مشاهده کرده، بویژه با توجه به این که با آنان گفتگو کرده است.

غزالی از عطا بن یسار نقل می‌کند که پیامبر به عمر بن خطاب فرمود: «ای عمر چگونه خواهی بود وقتی بمیری و بستگان تو را رها کنند سپس قبری به وسعت سه زرع در يك زرع و يك وجب برایت حفر کرده و آن‌گاه متوجه تو شوند و غسلت داده و کفن و حنوط کنند، سپس تو را به سوی آن قبر برده و در آن بگذارند و انبوهی از خاک بر تو بریزند و تو را دفن کنند و زمانی که آنان به دنبال کار خود روند، نکیر و منکر که صدایشان همچون رعد کوبنده و مثل برق چشم‌گیر است به نزدت آیند... ای عمر در این وضع چه حالی خواهی داشت؟ او در جواب گفت: در آن جا نیز عقلت مانند اکنون است؟ فرمود: آری. عرض کرد: در این صورت آنان را کفایت می‌کنم». [34]

این کلام، صراحت دارد که عقل با مرگ متغیر نمی‌شود و تنها بدن و اعضا از هم‌گسیخته می‌گردد. پس شخص مرده، عاقل و با درك و آگاه به دردها و لذتهاست؛ همان‌گونه که پیش از آن بوده، بدون آن‌که تغییری در عقل و فهم او رخ دهد. و عقل مدرک، این اعضا و اندام نیست بلکه امری باطنی است که طول و عرض ندارد و بلکه آن‌چیزی قابل انقسام نبوده و درك کننده امور است و اگر تمامی اعضا از هم پاشیده شود و غیر از آن قسمت مدرک غیر قابل تجزیه و تقسیم چیزی باقی نماند، انسان عاقل با همه کمال خود قایم و باقی است زیرا مرگ و نیستی بر آن عارض نمی‌گردد.

ای معتقدان محمدبن عبدالوهاب نجدی!

آنچه از روایت و گفتار بزرگان علما برایتان نوشتم شما را بس است. اگر خدایی را که در مکانی مستقر و چسبیده به عرش است و مکان و جهت دارد پرستش می‌کنید سخنی با شما نداریم زیرا آن چه عبادت می‌کنید غیر از پروردگار جهانیان است و شما از کافرانیید و اگر خدایی را که نه جسم و نه جوهر است و مکان و جهت نداشته و منزله از مثل و مانند است می‌پرستید، در برابر روایات، با تأویل و توجیه باطل و تکذیب ایستادگی و مقاومت نکنید وگرنه بشنوید آنچه را ام‌المؤمنین عایشه گفت که: «من همیشه در آن خانه‌ام که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم با پدرم در آن دفن شده بودند جامه‌ام را کنار می‌نهادم زیرا شوهر و پدرم در آن بودند. وقتی عمر نیز در آن جا مدفون گشت، به خدا سوگند هرگاه وارد می‌شدم جامه‌ام را به جهت حیا از

عمر بر خود می‌بستم و کنار نمی‌نهادم». [35]

از این سخن هم بقای زوجیت او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از مرگ و هم حیات عمر استفاده می‌گردد و گرنه پوشیدن خود و حیا از عمر معنایی ندارد. و نیز بنگرید به آن چه بخاری از ابی طلحه نقل کرده است که: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر لب چاه ایستاد و کشتگان - کافر - بدر را - که در آن انداخته بودند - يك به يك به نام خود و پدرانشان صدا زد، ای فلانی پسر فلانی آیا از اطاعتی که از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم او کردید خشنود شدید؟ ما آن چه پروردگار به ما وعده داده بود حق یافتیم، آیا شما نیز وعده پروردگارتان را بر حق دیدید؟ عمر به آن حضرت عرض کرد با جسدهایی که روح ندارند چه تکلم می‌کنی؟ فرمود: قسم به آن کس که جان محمد صلی الله علیه و آله و سلم در دست اوست شما از آن چه می‌گویم از آنان شنواتر نیستید». [36]

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم با تأکید به قسم، خبر می‌دهد که آن کسانی که در دار دنیا به سر می‌برند از آن کافران کشته شده، در شنیدن کلام آن حضرت قوی‌تر نیستند و این به حیات ارواح آنها، با آن‌که کافرنند دلالت می‌کند و نیز برای توضیح بیشتر در این باره به کتاب اشعة اللمعات شرح مشکوٰۃ از شیخ عبدالحق محدث دهلوی در ترجمه و توضیح این حدیث نظر افکنید زیرا او در این خصوص بحثی مستوفی و بی‌سابقه کرده و این ما را از نقل روایات و قیل و قالها بی‌نیاز می‌کند.

علامه محمد انور کشمیری در باب قول المیت و هو علی الجنازه قد مونی می‌گوید: «بدان که مسأله کلام مرده با شنیدن او واحد است و برخی از حنفیهای زمان ما، منکر آن شده‌اند». [37] علی قاری در رساله غیر مطبوع خود می‌نویسد: «هیچ يك از پیشوایان ما این موضوع را انکار نکرده‌اند و آن را از مسأله‌ای در باب ایمان استفاده کرده‌اند و آن این است که اگر مردی سوگند یاد کند که با شخصی سخن نگوید و پس از مرگ او با او تکلم کند مخالفت قسم خود نکرده است». علی قاری می‌گوید: «بر آن چه گفته‌اند دلیلی نیست، و مبنای قسم بر عرف است و براساس آن چنین عملی کلام شمرده نمی‌شود؛ پس عدم مخالفت به خاطر این نیست که چون شخص مرده متکلم را نمی‌شنود کلام محسوب نمی‌گردد بلکه این به خاطر عدم مساعدت عرف است».

این نظریه - تفکیک بین سماع و کلام - را شیخ ابن‌همام نیز نپذیرفته است آن‌گاه بر خود اشکال کرده است که اگر شنیدن برای مرده ثابت نباشد - و بی‌اثر بودن کلام دلیل بر نشنیدن او باشد - پس سلام بر قبر او چه معنایی دارد؟ از این اشکال پاسخ داده است: «مردگان فقط در این وقت شنوا هستند و در غیر آن دلیلی وجود ندارد. سپس می‌گوید: برطبق دلیل، شنیدن صدای سم چهارپایان نیز توسط مردگان، ثابت است».

احادیثی که متضمن شنوایی مردگان می‌باشد در حد تواتر است و در حدیثی که ابوعمرو آن را صحیح دانسته، آمده است: «هرگاه کسی بر میتی سلام کند او نیز جواب آن را می‌دهد و اگر در زندگی دنیا او را می‌شناخت، آن‌جا هم او را می‌شناسد». [38]

ابن‌کثیر این روایت را نقل و در آن تردید کرده است ولی انکار او - بویژه این که از احدی از پیشوایان ما چنین انکاری نقل نگردیده است - قابل توجه نیست. بنابراین باید به طور اجمال ملزم به صحت شنیدن شد، ولی شیخ ابن‌همام اصل را بر نفی آن قرار داده و هر موردی را که خلاف آن ثابت شود، مستثنا دانسته و بر همان مورد بسنده کرده است. سخن ما با این شخص این است که در این صورت در عنوان نفی چه فایده‌ای نهفته است و چه فرقی بین نفی شنیدن به‌طور کلی و سپس استثنا و ادعای تخصیص آن در موارد کثیره، و بین اثبات اجمالی آن است؟

و این باوجود اقرار ما به این است که ضوابط شنیدنهای آنها برای ما معلوم نیست. وقتی زندگان در برخی حالات و موارد شنوایی ندارند چه کسی چنین امری را برای مردگان در هر صورت و موردی ادعا کرده است؟ و لذا در کلام ما سماع فی الجمله - یعنی در برخی موارد و به طور جزئی نه کلی - ذکر شده است.

آنچه باقی ماند دلالت قرآن کریم بر این موضوع است که کاری دشوار است. خدای متعال در جایی می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى» [39] رحمه‌الله‌کنی. و نیز می‌فرماید: «تو کسی را که در قبر جای گرفته نمی‌شنوانی». [40] ظاهر این دو آیه، دلالت بر نفی مطلق دارد. گفته شده است که: فرق است بین شنیدن و شنواندن و آنچه در آیه نفی شده است دومی است در حالی که مطلوب ما در این مباحث، اولی است.

سیوطی می‌گوید: «شنیدن مردگان سخن مردم را، چیزی است که در آثار منقول در کتابها، برای ما به صحت رسیده است و معنای آیه نفی شنیدن هدایت است که کافران آن را نمی‌شنوند و به آداب شرعی متصف نمی‌گردند».

شیخ آن را حمل بر غرض از شنیدن کرده است. توضیح این که آیه می‌گوید: این کافران مانند مردگان اند که هدایت تو آنان را سودی نمی‌دهد زیرا مردگان پیش از مرگ خود، می‌توانستند از آن بهره ببرند و پس از مرگ، وقت آن گذشته است. به همین سان کافران گرچه زنده‌اند ولی هدایت تو همچون مردگان که از آن استفاده‌ای نمی‌کنند، نفعی به آنان نمی‌رساند. بنابراین غرض نفی شنیدن نیست، بلکه نفی بهره‌برداری و سود است، که غرض از سماع شمرده می‌شود.

نظر من این است که عدم سماع و سماع و استماع هر سه به يك معناست و آن عمل نکردن است زیرا شنیدن برای عمل است و وقتی به چیزی عمل نشود گویا آن را نشنیده است. مثلاً می‌گویی: به او چندین بار گفتم نماز را ترك مکن ولی او سخن مرا نشنید. یعنی بدان عمل نکرد و در فارسی گفته می‌شود نشنود، مقصود این است که بدان عمل نمی‌کند.

اگر بپرسید وقتی برای مردگان سماع به ثبوت رسید آیا از آن نفعی هم می‌برند یا تنها صدا را می‌شنوند؟ پاسخ این است که اگر مرده بر طریق خیر بوده است از شنیدن کلام هدایت در قبر نیز بهره می‌برد، ولی کسی که به راه شرّ، سلوک داشته و مرده است، کجا از آن سودی می‌برد، در حالی که در زندگی دنیا از آن حاصلی نبرده است؟ و چنین شخصی جز شنیدن صدا حاصلی ندارد. [41]

به جهت پاسخ آیه شریفه، اعتقاد من بر این است که شنیدنی که ما در صدد اثبات آن هستیم مربوط به عالم برزخ است که مخبر صادق از آن خبر داده و ما نیز بدان ایمان آوردیم ولی شخص مرده، شنیدن در این جهان محسوس را ندارد، و لازم نیست قرآن در تعبیر خود، آنچه را در دو عالم بر چیزی می‌گذرد بیان کند. و لذا ممکن است نفی شنیدن از مرده به لحاظ عالم حس باشد زیرا تشبیهات، تنها جنبه توضیحی دارند و چون کسانی که در قبرهای خود آرمیده‌اند در جهان ما مانند معدوم‌اند؛ نه گوش دارند و نه علم و نه چیز دیگر، بر این اساس نفی شنیدن از آنان نیز صحیح است.

اگر کسی بگوید چنانچه در نظر قرآن اموات شنوا باشند تشبیه آنان به مردگان درست نیست. در پاسخ می‌گوییم این اشکال ناشی از سفاهت و نادانی است زیرا تشبیه به لحاظ علم و جهان ماست گرچه در نظرگاه قرآن مردگان شنوا هستند و لطف تشبیه هم در همین است که آنان در عالم دنیا نیستند و به این لحاظ از شنیدن ناتوانند. اما اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نم کنومة العروس»؛ مانند عروسان بخواب! [42] از این جمله استفاده می‌شود که

قبر جای عمل نیست با این که ثابت شده بسیاری از اعمال در قبر انجام می‌شود مانند اذان و اقامه به قول دارمی، [43] و قرائت قرآن به عقیده ترمذی [44] و عمل حج نزد بخاری، و همین‌طور آیات قرآن نیز مختلف است و به هر دو طرف اشاره دارد در سوره یس می‌خوانیم: «مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا»؛ چه کسی ما را از خوابمان برانگیخت. [45] این آیه دلالت می‌کند که مردگان در قبر احساسی ندارند و در خواب فرو رفته‌اند.

در آیه دیگر آمده است: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا»؛ آتش هر صبح و شام بر آنان عرضه می‌شود. [46] و این آیه بر خلاف آیه پیش است.

به اعتقاد من جمع بین این دو طایفه از نصوص این است که حال عالم برزخ براساس اختلاف عمل انسانها در دنیا، مختلف است. برخی از آنها در قبرهای خود به خواب رفته و برخی در شادی و لذت به سر برده و عده‌ای نیز در عذاب‌اند.

حاصل این است که برزخ نامی است برای انقطاع و مرحله پایانی این عالم و شروع جهانی دیگر.

عارف جامی گوید: «آنچه در این جهان غلبه دارد احکام اجساد و بدن است و احکام روح مستور است و این به جهت ظاهر بودن جسم و پوشیده بودن روح است ولی در عالم برزخ این امر بر عکس است و احکام روح به ظهور می‌رسد و اما در روز حشر احکام هر دو به طور مساوی ظاهر می‌گردد. عقاب و لذت و شنیدن و غیر آن همان‌گونه که در دنیا مستقلاً به جسد و به تبع آن به روح تعلق می‌گیرد در جهان برزخ مانند عالم خواب، این امور به طور استقلالی به روح و پیرو آن به جسد مربوط می‌گردد، ولی در قیامت روح و جسم مستقلاً متحمل این امور می‌شوند، تا عذاب و نعمت هر دو بر انسان مضاعف گردند».

علامه کشمیری در توضیح آیه کریمه «مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» می‌گوید: «ممکن است گفته شود مقصود از این آیه نفی شنیدنی است که اجابت را در پی داشته باشد، یا مقصود از آن نفی سماع به لحاظ جهان ماست زیرا گرچه شنوایی مردگان امری ثابت است ولی این در جهان دیگری است و در عالم طبیعت مثل معدوم است. و نیز ممکن است منظور آیه کریمه «صُمُّ بَكُمْ عُمَى»؛ آنان کر و لال و کورند، [47] نیز این گونه باشد چرا که با این که آنها دارای گوش و چشم و نطق‌اند، و همان‌گونه که سیوطی گفته است: مقصود آیه نفی، شنیدن هدایت است که آنان قول حق را نپذیرفته و در تربیت خود به کار نمی‌برند».

این نکته را باید دانست که تفتازانی بر علم مردگان، نقل اجماع کرده و محل اختلاف تنها شنیدن آنهاست و همچنین نقل کرده است که در سایر صفات غیر از سماع نیز اختلافی نیست و لذا رفت و آمد و مانند آن به هیچ صورتی درباره آنان وجود ندارد ولی ابن حجر در فتاوی خود گفته است که مردگان از مکانی به مکان دیگر می‌روند و اتفاق در آن را منکر شده است. ولی حق این است که کلام تفتازانی درباره ابدان است در حالی که آنچه ابن حجر اثبات کرده در

خصوص ارواح است و ربطی به عالم اجساد ندارد و لذا هر دو قول صحیح است. [48]
خداوند داناتر و علم او کامل‌تر است.

- [1].
[2]. 8 . [3].65 64 2 .
[4].211 [5].72 [6].46 2 [7].5285 420 3 [8].46 2 [9].4 20 54 [10].80 .
[11].22 [12].425 4 [13].49 [14].169 [15].11099 397 4 [16].203 3 602 267 2800 936 2 190 68 1 [17].266 [18].455 3 [19].169 [20].46 [21].25 [22].213 46 3 [23].380 10 11 9 42748 686 15 [24]. 42748 687 [25]. 41 21

477 1 3452 269 3 211 8 .[27].62 61 .[26].28 27 .[25].42357 596 15 141
1 378 358 2 .[30].32386 511 11 1205 362 148 3 .[29]. .[28].255 3089
10255 175 10 5093 27 9 .[32].32268 480 11 1057 64 11 296 1 .[31].237
6 .[35]... 396 373 2 .[34].268 152 1 215-6 1 .[33].32371 506 18
.[40].80 .[39].46 2 .[38].468 467 2 .[37].29 4 145 3 .[36].37 9 202
164 5 .[44].255 : .[43].42500 632 15 1071 3 .[42].468 2 .[41].22
.90 1 4 .[48].171 18 .[47].46 .[46].52 .[45].2890